

یادنامه طالبزاده تبریزی (معروف به طالب اوف)

محمد گلبن

عبدالرحیم طالبزاده تبریزی، فرزند ابوطالب نجار تبریزی معروف به طالبوف، یکی از نویسندگان ماهر قرن اخیر و از رجال غیرتمند و وطن دوست و از مفاخر ایران بوده است. این رساله به مناسبت تجلیل و بزرگداشت آن مرحوم در سال ۱۳۲۶ شمسی انتشار یافته و ناشر آن، انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی شعبه تبریز است.

در سال ۱۳۵۲ به اتفاق دوستانم آقایان جواد آذر و بیژن ترقی به قصد دیدار تبریز و زیارت استاد شهریار، عازم تبریز شدیم. هنگامی که زنگ منزل استاد را به صدا درآوریم، بعد از لحظه‌ای، دوست گرامی آقای جلیل اصلی در را گشود. او به دستور آذر به منزل استاد رفته بود تا اجازه بگیرد که ما خدمت استاد برسیم. آقای آذر با استاد، همشهری و دوست نزدیک بود، اما بیژن ترقی به سبب دوستی استاد شهریار با پدر بیژن، استاد را بارها در تبریز و تهران دیده بود. من نخستین باری بود که خدمت استاد شهریار می‌رسیدم. قبل از این ملاقات با استاد مکاتبه داشتم و چند کتاب خواسته بودند که به وسیله دوست مشترکمان، آقای سرهنگ، برایش فرستاده بودم. نزدیک دو ساعت خدمت استاد بودیم. آقای آذر از استاد اجازه خواست که به اتفاق، ناهار را در بیرون منزل صرف کنیم. استاد گفت: جواد آقا! شما که خوب می‌دانید بنده تا حدود ساعت چهار و نیم چیزی میل نمی‌کنم. اگر شما به نان پنیری بسننده می‌کنید، نان در سفره و پنیر در پخچال هست. شرمندهام بچه‌ها در منزل نیستند که چیزی فراهم آورند.

ما خداحافظی کردیم و از منزل استاد بیرون آمدیم. فردا که برای خداحافظی رفتیم، استاد سه جلد دیوان خود را با چند جلد از کتاب‌های طالبوف به بنده لطف فرمود. در میان آن چند رساله‌ای که به بنده لطف فرمود، یکی همین رساله حاجی عبدالرحیم طالب اوف است و استاد از یادداشت‌های واعظ چزندابی بر این

رساله آگاهی داشت، زیرا فرمود گلین جان! قدر این رساله را بدان؛ یادگار خوبی است از واعظ. در زیر، آنچه را واعظ چرندابی درباره طالب اوف در صفحات آغازین این رساله مرقوم فرموده‌اند، ملاحظه می‌فرمائید:

«در صفحه ۳۷۳ جلد اول نثر فارسی معاصر تألیف آقای سعید نفیسی می‌نویسد: عبدالرحیم طالب اوف فرزند ابوطالب بن علی مراد نجار بود که در سال ۱۳۵۰ قمری در محله سرخاب شهر تبریز متولد شد. در سن شانزده سالگی از تبریز بار سفر بر بست و به تفلیس رفت. در آنجا به خدمت محمد علی خان شیبانی که به کار مقاطه‌کاری مشغول بود، در آمد. بعدها مستقلاً به همین کار پرداخت و سرمایه اندوخت و سفری به مکه رفت و نیز در آخرین سال‌های زندگی، مسافرتی به قصد استعلاج چشم به برلین کرد. مردم آذربایجان به پاس خدمات طالب اوف، او را به نمایندگی خویش در نخستین دوره مجلس شورای انتصاب [انتصاب] کردند. اما او به واسطه پیری، از قبول [این] استنکاف کرد. طالب اوف در اواخر سال ۱۳۲۸ قمری، چشم از جهان بست.

تألیفات و آثار طالب اوف

۱. روزنامه شاهسون که با همکاری سید محمد شوشتری در اسلامبول نشر کرد [ولی متأسفانه با چاپ ژلاتین بیش از یک شماره انتشار نیافت].
۲. پند نامه مارکوس کیصر روم که از ترجمه روسی نقل کرده است. مارکو اوریل انتیائیس به فارسی نقل و به سال ۱۳۱۰ در اسلامبول چاپ شده است.
۳. نخسبه سپهری که شرح مختصری است از احوال حضرت رسول (ص) است و چند بار به طبع رسیده است.
۴. رساله فیزیک که اولین اثر طالب اوف می‌باشد.
۵. سفینه طالبی یا کتاب احمد، معروف‌ترین کتاب طالب اوف است و در دو جلد در سال‌های ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ در اسلامبول نشر گردید.
۶. رساله هیئت جدید که از روی ترجمه روسی کتاب فالاماریون، به فارسی انتشار یافته است.
۷. مسالک المحسنین که کتابی است ادبی و با اسلوب سفرنامه نگارش یافته که در سال ۱۳۲۳ به شهر قاهره طبع گردیده است.
۸. مسائل الحیات و کتاب احمد که مؤلف به سیاق سفینه طالبی در حیط اجتماعی با پسر عمومی خود به نام احمد در میان گذاشته است و این کتاب در تفلیس به سال ۱۳۲۴ برای نخستین بار به چاپ رسیده است.
۹. ایضاحات در خصوص آزادی عبارت است از رساله‌ای که طالب اوف درباره آزادی و تفسیر آن، مقارن به وجود آمدن مشروطیت نوشته و در سال ۱۳۲۵ در طهران چاپ شده است.
۱۰. سیاست طالبی آخرین کتابی است که پس از مرگ طالب اوف در سال ۱۳۲۹ انتشار یافته است.

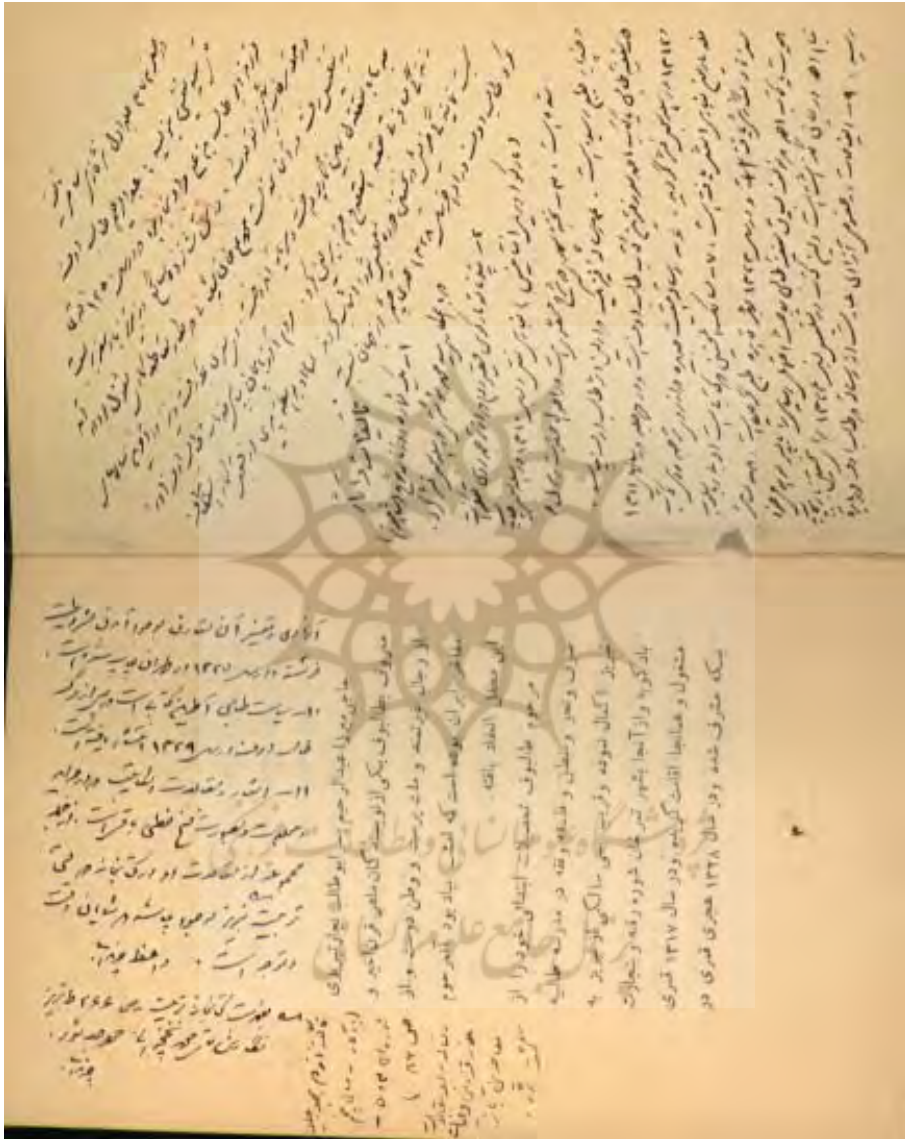
۱۱. اشعار، مقالات و مکاتبت که در جراید و مجلات و به صورت نسخ خطی باقی است؛ از جمله مجموعه‌ای از مقالات او در کتابخانه دولتی تربیت^۱ تبریز موجود می‌باشد که شایان دقت و توجه است. واعظ چرندابی
ناگفته نماند که به مجله جلیله یادگار، سال پنجم، شماره‌های ۴-۵، ص ۸۶، دنبالهٔ سلسله مقالات علامه قزوینی و فیات معاصرین بازگشت شود».

آنچه ملاحظه فرمودید، متن نوشته واعظ چرندابی دربارهٔ حاجی میرزا عبدالرحیم طالب اوف تبریزی بود. رساله‌ای که متن آن را در زیر ملاحظه می‌فرمائید، رساله‌ای است که انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد شوروی به مناسبت بزرگداشت میرزا عبدالرحیم طالب اوف در سال ۱۳۲۶ شمسی منتشر کرده‌اند که اینک تجدید چاپ می‌شود.



۱. رک: فهرست کتابخانه تربیت، ص ۲۶۶، طبع تبریز نگارش آقای محمد نخجوانی (چرندابی).





پیام بهارستان / ۴۵، س ۴، ش ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱

رفته و ارتفاع قله آن و کیفیت مدن یخ و سایر
 خصوصیات آن را معلوم کرده و کشفیات خود را با
 عکسها و خریطه همراهمان اداره بهشته .
 طرز مسافرت و تبیین منازل و رسیدن بقله کوه
 را چنان تصویر و ترسیم کرده است . که با تعیین
 دانشمندان کوهنورد که این اواخر بر رسیدن قله دماوند
 موفق شده و نوشته اند ترقی زیادی محسوس است و
 در این کتاب مطالب بسیاری از حساس و مزایای آزادی
 و حب وطن و نشر عدالت و تفکیلات دادگستری در
 ضمن مصاحبه آورده و از حکومت های خود سرانه
 و ظلمهای حکام دوره قاجاریه و کدخدایان بن راه
 دستانهای بطریق انتقاد نقل کرده که از آنچه می-
 گوید درین راه بقصه ای رسیدیم و یکفر حاجی
 در آن قصه سارا بنزل خود دعوت نمود در بین
 صحبت از وضع حکومت آنجا پرسیم شکایتها کرد

من قریب بهشتاد سال در همان محل وقت یافت است .
 طالبوف در دوره اول مجلس شورای ملی بیست
 نمایندگی از تبریز منتخب شده بودند ولی به علت
 ناسازگاری مزاج از قبول وکالت عذر خواسته و
 نتوانستند در مجلس حاضر باشند .
 طالبوف بوسیله تألیفات و مکاتیب ممتدده خود
 دائماً در نشر معارف و تشویر افکار و افکار عمومی و
 بیداری ایرانیان و آزادبخواری جد و جهد و سعی
 بلینی داشته که از آثار او نمایان و درخور همه گونه
 تمجید و تقدیر است .
 از جمله تألیفات او یکی کتاب مسالك المحسنين
 است که بقلم شیوا و توانای خود هیتی موعوم بر کب
 از پنج نفر مهندس و طبیب و معلم شیمی ترتیب داده
 که از طرف يك اعارة جنرالیائی موهومی مأمور
 شده اند با اسباب مهندسی و عکسی بقله کوه دماوند

و گشت در ماه های گذشته تا چری برای آمدن باسهای
 خوبش بتائی را بخانه میآورد ولوازم بناکاری او را
 فراهم کرده و خود از خانه خارج میشود بسر کوچک
 بنا بهمان خانه میآید که از پدرش پول نائی بگیرد
 بسر لب حوض مشغول بازی بوده که پایش لنزیده
 وبه حوض می افتد تا بنا خیردار شده واز بام پایین
 آید طفل بچاره غرق و تلف میشود بعد از چند
 روز خان حاکم ازین قضیه مسوق شده و بنا را
 میطلبد و میگوید که باید از صاحب خانه شکای شده
 و خون بهای سرش را بخواهد بنا میگوید بچاره
 صاحبخانه چه تقصیری دارد قضای الهی بود و طفل
 پایش لنزیده و توی حوض افتاده خان حاکم امر به
 حبس بنا کرده و صاحبخانه را احضار و سخت گیری
 میکند که بالاخره ملتی گرفته و هر دو را خلاص
 می نماید .

و با وجود این که کتاب وقتی تألیف و طبع شده
 که هنوز حرف مشروطه و مجلس در ایران نبود
 باز بنحو تشبیل از دستور فرمان و تشکیل مجلس قانون
 گذاری از طرف مظفر الدین شاه شرح مبسوطی
 بآدم آورده و کتاب خود را بامین مطلب ختم کرده
 است که این پیش گوئی نالی معجزه بشمار است .
 از آثار مطبوعه مرحوم طالبوف کتاب احمد
 یاسفینه طالبی در دو جلد - نخبه سبهری - مسائل
 الاحیاء - رساله ای در هجرت ترجمه از فلاماربون -
 کتابی در فیزیک - بنده نامه ملا کوس - مسالك المحسنین
 می باشد .
 کتاب احمد که بزبان خیلی ساده و خالی از
 تکلیفات منقبتانه بطرز مکالمه و سؤال و جواب با
 فرزندان موهومی خود احمد و محمود و ماهرخ و
 زینب میباشد حاوی سی مسائل از اختراعات جدید

و نصایح سودمند است که در توصیف آن بد که تقریظی
که مرحوم میرزا اسدالله خان ناظم الموله در باره
آن کتاب نوشته اکتفا مینماید.

ناظم الموله چنین مینویسد :

چونکه با کونک سروکار ت فاد

بس زبان کودکی باید کشاد

چنانکه معلوم است تا کون دانشندان عرق می

در هر عصر و زمان و در هر مملکت و دیار در ضمن

تربیت منار و کبار باقتضای وقت و موقع درخور

اخلاق و آداب و عادات ملت خودشان سخنان نثر و

دلکش آراسته و پند های سودمند پیراسته اند تا علامه

ناس از خواندن آنها تهییب اخلاق نموده از جهل و

نادانی بیبرهیزند و بسوی دانائی و پندائی گریزند چنانکه

باقتضای وقت و حکم زمان بعضی از مسکما و دانشمندان

از زبان طیور و وحوش و برخی از قول بری و سرور

سخن سروده مقصودشان از ترتیب آن حکایات حکیمانه
همانا تربیت بی نوع بوده است و بس

چون بنای سخن آنطایفه نرزه از روی حق

و بی غرض بوده این است که دست اغلابات زمان با

معه نیرو و توانائی از زمینهای دیرباز بر آنها چیده

بشده و هریک از آنها از نطق و عوارض ایام مصون

و ناسرور گزیده انسانی را بسوی نیکی ها راه نمودن است

مقصود از بسط این مقال ذکر کتابی است که بنام

حقیقه طالبی باقیست با رسی بسیار ساده اینروزها انتشار

یافته است .

همت مؤلف این عجبست کتاب عالیجناب معالی

آداب آقای میرزا عبدالرحیم تبریزی الانبیر بطالیوف

الحق شایسته هزار گونه تمجید و ستایش است .

این آزاد مرد با دانش مینای کتاب را بصحبت های

طلفانه مؤسس داشته و با احمد فرزند خود و سایر

هنوز گویند گان مستمنا بر صمیم
 که قوت ناطقه مدد از ایشان برد
 مترجم گردیده و از آئینه امیدوارها حاصل نماید
 باری هرچه در ستایش و توصیف مندرجات آن
 کتاب گفته شود حق شکرانه آن چنانکه شاید و باید
 ادا نخواهد شد همین قدر میتوان گفت که تاکنون در
 السه شرقیه همچنان کتاب سودمند نالیف نشده که
 خرد و بزرگ را از مقتضیات زمان تا این اندازه
 آگاهی بخشد
 از مرحوم طایبوف غیر از نالیفاتی که چاپ شده
 نسخه مکتوبهای بسیاری در دست بعضیها هست که
 قبل از اعلان مشروطیت در ایران و بعد از آن برؤسا
 ولیدرهای آزادیخواهان نوشته که در هر يك با عبارات
 ساده و شیرین تشویق با آزادیخواهی و کمک بشروطیت
 ایران نموده است که برای نمونه يك فقره از آنها بفرس

اولادشان از هر در صحبت میدارد و در آن ضمن
 بسی نکات حکیمانه و پندهای بیراهه سروده گاهی
 رشته سخن را بسوی ظلم و قوتون متداوله و کشتیبات
 جدیده و اختراعات غریبه حکیمای مغرب زین مطوف
 داشته بسبب احاطه ای که خود دارد از ماهیت هر يك
 از آنها شرح مبسوطی بیان نموده و آنگاه بالحاح
 طفلان بتصریحات خود می افزاید و گاهی از حب وطن
 سخن میرساید و در ادای کلام هر گونه تکلفات منشیانه
 و اکتاف گذاشته چنان سخن سروده که هم طفل خرد
 سال و هم پیر سالخورده هر دو از بیانات حکمت آباش
 بهره کافی توانند برد و در ادای هر مطلب چندان
 طرف ادب را رعایت کرده سخنان دلچسب و تفریح
 بیان مینماید که از خواندن و شنیدن آن هر مرد
 غیرتمند و ملت پرست بوجد و سماع آستین برافشاند
 و بترانه :

پول نداریم ، معرفت نداریم ، دوسر حد ما يك قراول-
 خانه نداریم ، صاحب منصب نداریم ، نداریم
 مسلسل میگویند و لفظ دولت و ملت را هزار بار تکرار
 میکنند بالاخر من در نداریم و نداریم ختم میشود
 اما يك نفر نیگوید که چه بکنیم همه را داشته باشیم .
 دوست موثقی بمن میگوید که دو چندین شورای
 دولتی بوده ام . روزی دستخط همایونی حکم بعنوان
 صدارت صادر شده بود . باین مضمون :
 جناب آقا . ایران امروز محتاج يك نظم صحیح
 و ترتیب مستقیم است . خاطر مهربان مظاهر همایون ما
 از جریان امور خوشنود نیست . نیمه و دایع خداوندی
 است . نباید نظارم بشود . مواجب تو کرد در موقع نیرسد
 خدمات دولتی بالاستحقاق داده نمی شود . عمل سرحدات
 باشخاصی کافی محول نیست البته جمع شویید شورا
 بکنید و قرار صحیحی در کلیه امور دولت بگذارید

حضار محترم میرساند .
 این مکتوب را قبل از تاریخ مشروطیت بهیروز
 صادق نامی نوشته اند .
 این بیانات که فرموده اید هر يك به تنهایی اسباب
 خرابی ملك و ملت میتواند بشود اما اصل نكته و
 علت غائی حدوث این معایب هیچكدام در اینها نیست .
 اطباء ایران هر وقت بمعالجه شخص ملك و ملت اقدام
 می نمایند قبل از اینکه به تشخیص مرض بپردازند تهیه
 شربت و دوا مشغول میشوند تا در مجلس حرف می-
 نظمی ایران بیان آمد از حضار هر كس دیالوگ يك
 عیب چشم اندازی و قبیح بهیبه را میگوید میگوید
 دلسوزی میکند . دهش كف میآورد . دیار بهم میزند
 و مجلس باتکرار كلمات پرمیشود ای بابا ملت مظلوم
 فقر عمومی ، بلاد مغروریه ، نیمه مغرور ، مردم بیكار
 راه نداریم ، ذراعت را آب نداریم . مکتب نداریم ،

شد. اینکه خدمت باید باشعاس مستمد و بالاستحقاق
 داده شود. لافاً کلام الملوك ملوک الکلام آسمان المولک
 بظارت فرانسه تمییز شود که در پائی تخت فرانسه
 برای ما شخص امین و کافی لازم است. همه تصدیق
 کردند. در پای سرحدات آنچه لازم است نموده ام
 ایل یکی را جلالت فرستادم بحاکم اردبیل نوشتم
 که ایل یکی فرکارها بپذیرد است. او را در اقدامات
 خود طرف شور ندانید. از پوسته دیروزی نوشتجات
 همه از حسن اداره و خدمت ایل یکی وصافی میکنند
 حمد خدا را از آنچه نیز آورده هستیم.
 مخبر المولک همه اینها را عرضیه نموده تقدیم
 حضور مبارک شاهنشاه ارواح العالمین فداء بکنید
 امروز در روی کره زمین بهتر از ایران جایی آورده تر
 از ملت ایران ملت نیست آقا نیست ما فرنگستان
 دیده ایم روزنامه میخوانیم خدا باین پادشاه عمر و

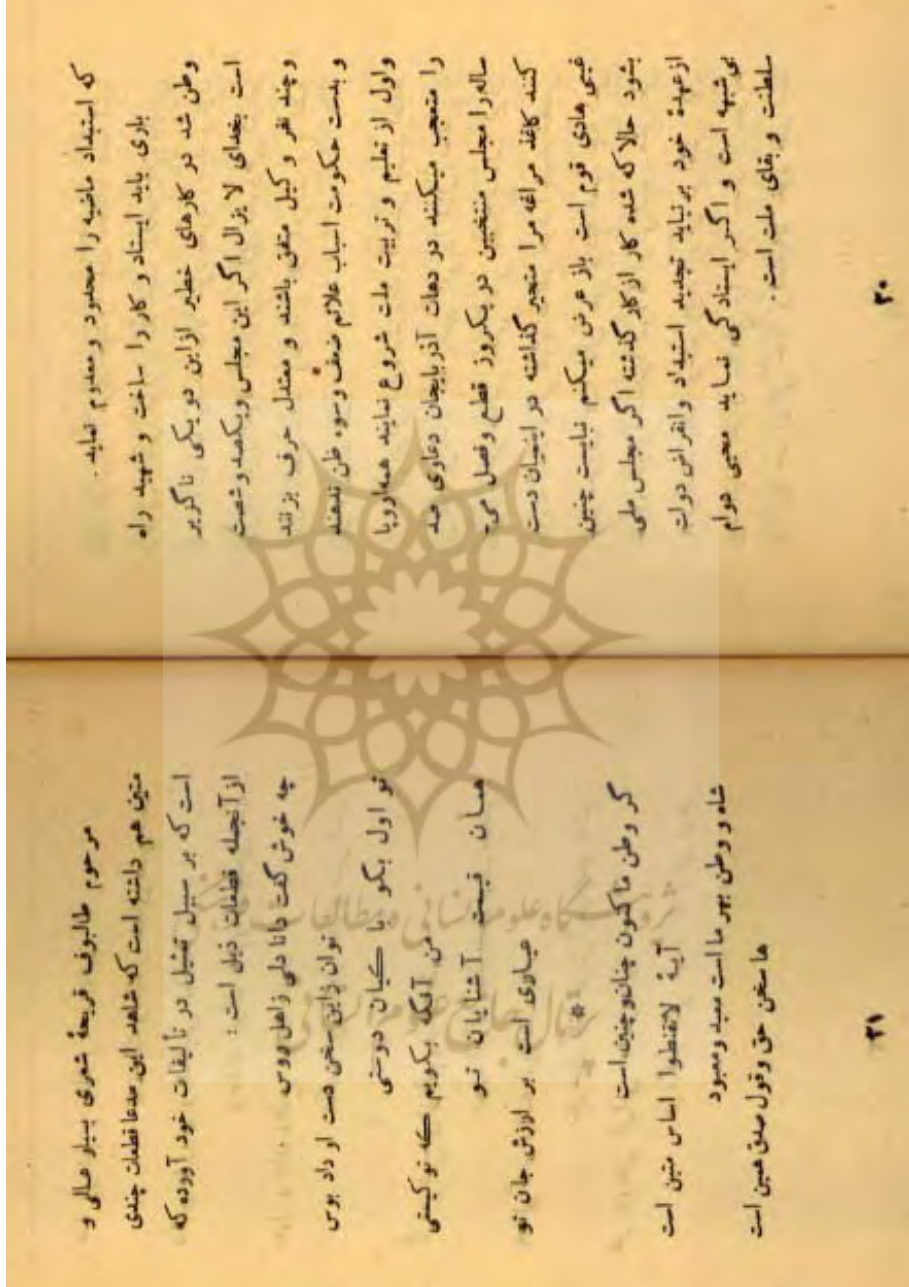
و بهر ض برسانید و خاطر همايون مارا آسوده نماييد
 دستخط فرمائيد شد. رئيس شورا گفت حاكم
 فارس بايد معزول شود تمام اهالي از او شاكي است
 بدقدم است از دوز و رود تا كسون جز قطعي و
 ملخ خواركي و تمديكات برانش چيز ديگر شنيده
 نشده من از اول به تعيين او راضي نبودم حكومت
 او در كرمان سبب مجزا بودن نصف بلوچستان شد
 اما چه بكنم شاه بهر طرف من اعتنا نكرد همه گفتند
 معزول شود. اينكه مواجب نوكر در موقع نهيروند
 راست است اما اين تقصير ما نيست گراني چلدين
 سال متوالي در مردم اوضاع و احوال نكنداشته باش-
 بندي اين فتره با بوده چه ايران محال است بايد استقرائش
 كنيم همه دول روي زمين مفروض هستند اگر ما
 بيست كرور فريض داشته باشيم و هر ايراني هشت قران
 مفروض باشد چه عيب دارد استقرائش تيز متعاقب قبول

مدار اولی متحرك شد .
 مکتوب دیگری در اوایل اغلاب و مشروطیت ایران
 زمانی که تحریکات برعلیه مجلس از طرف محمد
 علی شاه شروع شده بود در تبریز به آقا میرزا
 ابوالقاسم آذر مر قضوی نوشته
 اساس مجلس ملی متزلزل مینماید و رود حضرت
 والا نیز بوجود شخص معروف این امریکه نفوذ می-
 کند از اطراف حشر مجتهدین اغوا میکنند وزراء
 نیز محض حفظ نظام خود ملتین بین ذالک میگرددند
 مضحکین اروپا شلیک تهنه را بلند میکنند میترسم
 کار بجای نمی بکشد آتوق آتش داخله خاناناسوز
 مشتمل بشود و خاندان بیدین منعمل کردند خدا آنروز
 را با برائی بصد .
 تا کون همه این چیز و آنچه به گورمی میناند
 که نتیجه مضحک آن در عقب است .

عزت و اقبال روز افزون بصد که مردم ایران در
 زیر سایه ظل الهی آسوده زندگی نمایند و بهین
 سخن مجلس رسمی ختم شد
 و رئیس فرمود بچه ها يك قلبان بیارید بکشیم
 و ناهار حاضر کنید حالا بیایید معاکه من و وزیر
 فوائده را بکشید باز سال باغ سلطنت آباد را که پنجاه
 هزار تومان قیمت دارد از شاه گرفتیم و باو دادیم بکسال
 تمام گذشته بکسر از شما دو آن باغ يك جهان آب
 گرم خورده اید مرک من خورده اید ، اگر خورده اید
 بگوئید ، پس وزیر فوائده ؛ پس فردا مهجان شما
 هستیم باید مهسانی مجلل و باشکوهی بدهید وزیر
 فوائده هر چه خواست عنقر آورد قبول نشد برخاستند
 و رفتند سر ناهار فردا باز فروش ایالت ها و توزیع
 مناصب دیده و القاب عجیبه سرهنگ و سرنویس می فوج
 مستوری های بیجا و مبادله فرمانن ناسخ عهد بیکر در

بانك ملتى نيتوان تشكيل داد مگر بدمارامضا،
 اساس مشروطيت يا قانون اساسى كه ملك با بول
 دهنده بدانند كه مابۀ اطمینان او چیست وانگهی تا
 ایجاد دخل و خرج مملكت كه وزارت ماليه
 است بمل نيايد ینى جميع مداخل دولتى بيك نقطه
 منتهى و از يك نقطه واحده صرف نشود دينارى بآن
 اداره اعتبار نديتوان كرد .
 اگر دولت بول ميخواهد اول بايد و ذير ماليه
 او لايحه جميع شعب مداخل را با مخرج و جا خالى
 بچلس تقديم كند همه كس به بيند بخواند و اصلاح
 آنرا با استقراض داخله يا خارجه پر بكنند اگر بول
 استقراضى باز بشكم بهادران ديارى خواهد رفت
 و ماليات مملكت بهحواله و قبالة موقوف است اين
 بازي چه معنى دارد .
 کدام ايرانى است كه قتر ملت را بداند و اعانه

ندند و دينار آخرى خود را بقل نكند همه آنها
 موقوف بطلاق مؤزر و كلا است خلاصه كلام بيايى
 كار بانجاها برسد حالا خود بخود رسيد و عزل
 شهزاده عين الدوله ايران را صلاحى مشروطى كشيدو
 رجال منتخب شده و طيقه و كلا با مردن و با قطع
 ماده استبداد است .
 بلى ايرانى آثار مشروطه را حاضر نيست اعتقاد
 من هم اين است لها پيشبر امى را قائل و معتمد كه
 ميهوتين امى مجلسى ملتى كتابى باصلاح ملك ايران
 يياورند کدام ايرانى نيتوانند فتح خود را بيهيد شخصى
 بيار معروف امبا خان بين نوشته است چه كسى
 حقوق خود را منظور نمود كه ايرانى شيبور مشروطى
 را ميكشد بنام نوشتم (بت المرش تم افش) اول
 بايد انبات حقوق سلاطين را نمود بدماز آن سرحد
 آن پرداخت ايرانى حالا و استقبالا خود قادر است



که استبداد ماضیه را محدود و معدوم نماید.
 باری باید ایستاد و کار را ساخت و شهید راه
 وطن شد در کارهای خطیر از این دو یکی ناگوبر
 است بخدای لا یزال اگر این مجلس ورکشد و شصت
 و چند نفر و کیل متفق باشند و متنازل حرف بزنند
 و بدست حکومت اسباب علام ضغف و سوء ظن نمانند
 و اول از تعلیم و تربیت ملت شروع نمایند همه اروپا
 را متعجب میکنند در دهات آذربایجان دعاری صد
 ساله را مجلس منتخبین در بکروز قطع و فصل می
 کند کاغذ مراغه مرا متعجب گذاشته در اینیان دست
 قبلی هادی قوم است باز عرش میکنم نباید چنین
 بشود حالا که شده کار از کار گذشته اگر مجلس ملی
 از عهده خود بر نیاید تجدید استبداد و انقراض دولت
 نهمشبهه است و اگر استادگی نماید معنی دولت
 سلطنت و بقای ملت است.

مرحوم طالبوف قریحه شعری بسیار صالی و
 متین هم داشته است که شاهد این مدعا قطعات چندی
 است که بر سبیل تمثیل در تألیفات خود آورده که
 از آنچه قطعات ذیل است:
 چه خوش گشت دانا دلی زامل ووس
 توان زاین سخن صست او داد بوس
 تو اول بگو یا کیان دوستی
 من آنگه بگویم که نوکشی
 همان نیست آشنایان تو
 عیاری است بر ارزش جان تو
 *
 گر وطن ما کون چنان چنین است
 آیه لاتفظوا اساس مین است
 شاه و وطن بهر ما است میده و مهود
 ما سخن حق و قول صدق همین است

شہ پیرمیتیم و ملک را بستائیم
کان ملک و ملک را خدای معین است
دشمن ما روس و انگلیس نباشد
وحشت ایران نه از بسار و بعین است
جهل و نفاق و طمع نبودن قانون
تکلیت این ملک را عدوی مبین است

گر دم شرح من از ظلم و فساد وطنم
سوزد از آتش دل نامده بر لب سختم
بخدائی که بر افراشته این سقف بلند
شرم از گفته خویش آید و از خویشتم

مقرر روحانی ایرانی مانم زده را
در تکلم مثالی نیست که تا من بزوم

رتال جامع علوم انسانی